

مروری تحلیلی بر تلفیق عاملیت و ساختار در اندیشه پیر بوردیو

فاطمه گلابی^{۱*}

علی بوداقتی^۲

پروین علی‌پور^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۰۴

چکیده

هدف اصلی پژوهش حاضر تحلیل نظری و انتقادی رویکرد تلفیقی پیر بوردیو است. بدین منظور ابتدا زمینه فکری و اجتماعی تأثیرگذار بر رویکرد تلفیقی بوردیو طرح گردیده است. سپس با توجه به مفاهیم نوین‌یادی چون عادت‌واره و میدان به عنوان مصداق بارز رهیافت تلفیقی بوردیو و رابطه دیالکتیکی این دو مفهوم و برآیند آن یعنی عملکرد به عنوان واحد تحلیل در نظریه بوردیو، مشی جامعه‌شناسی و نظریه عمل بوردیو تشریح گردیده است. در این راستا، نظریه بوردیو در حوزه زبان و قدرت نمادین (رابطه دیالکتیکی خصلت زبانی و بازار زبان‌شناختی) و دیدگاه وی در حوزه تمایز و اشکال سرمایه به مثابه رهیافت تلفیقی (ضمنی) وی با توسل به برخی استدلال‌ها نشان داده می‌شود. در نهایت در این مقاله، تلاش، معطوف به یافتن پاسخ به این پرسش اساسی است آیا رهیافت تلفیقی بوردیو در تأکید همزمان به ساختار و عاملیت موفق بوده است یا نه؟ نتیجه‌ای که با بهره‌گیری از روش استدلال منطقی به دست آمد، این است که رهیافت تلفیقی بوردیو به خاطر تأکید بیشتر بر ساختار، بازتولید و به یک معنا به خاطر طرفداری از قطب عینی و ایمان راسخ او به وجود شالوده سخت واقعیت اجتماعی از قضیه جدلی طرفین ذهن‌گرایی و عینی‌گرایی فراتر نرفته است؛ و در نهایت، رهیافت تلفیقی نامبرده به خاطر تأکید بیشتر بر ساختار و بازتولید با چالش‌های نظری مواجه است.

کلیدواژه‌ها: رابطه گرایی، رویکرد تلفیقی، نظریه عمل، عادت‌واره، میدان، بازتولید

۱- دانشجوی گروه علوم اجتماعی دانشگاه تبریز (* نویسنده مسئول)

۲- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه دانشگاه تبریز

۳- پژوهشگر مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه پیام نور

مقدمه

تاریخ اندیشه اجتماعی تا دهه ۱۹۷۰ تنها با دو نوع نظریه در سطوح خرد (کنش متقابل نمادین و مبادله) و کلان (کارکردگرایی ساختی و ساخت‌گرایی) روبرو بوده، اما از اوایل دهه ۱۹۷۰ نظریه‌های ترکیبی جدیدی مطرح گردیدند که عمدتاً حاصل ترکیب دو سطح یادشده هستند و از این پس و از دهه ۱۹۸۰ به بعد نشانه‌های بسیاری مبنی بر انسجام پیش از پیش پیرامون ترکیب و تلفیق عامل و ساختار، خرد و کلان، فرد و جامعه، عینیت و ذهنیت و... صورت پذیرفته است. طی سال‌های اخیر، جامعه‌شناسی تحت تأثیر چشم‌اندازهای فلسفی گوناگونی همچون هرمنوتیک (تأویل)، نشانه‌شناسی (سوسور)، ساخت‌گرایی (پیاژه و اشتراوس) و پساساختارگرایی (ژاک دریدا) بوده که بر نقش میانجی و مسائل نمادین بیان، ادراک و ارتباطات تأکید دارند. تلفیق و تعامل‌گرایی در نظریه اجتماعی را می‌توان روندی تکمیلی در نظریه‌پردازی اجتماعی در مورد دو مفهوم اساسی فرد و جامعه، کنش و ساختار، شخص و نظام، سوژه و ابژه و... به ویژه در ربع قرن آخر بیستم دانست که تلاشی آگاهانه و هماهنگ در فرا رفتن از محدودیت‌های افراطی و دوقطبی در تبیین ساختاری-کنشگر^۱ است (توحیدفام و حسینیان امیری، ۱۳۸۸: ۸۱). تلفیق‌گرایان، پیروان رویکرد ساختارگرایی را به خاطر نادیده گرفتن عاملیت و رویکرد تفسیرگرایی را به خاطر از قلم انداختن ساختار، تقلیل‌گرا قلمداد کرده و خود به تبیین نظریه‌ای تلفیقی با رابطه‌ای دیالکتیکی و بازتابنده می‌پردازند.

رویکرد تلفیق‌گرایی که ادعایی فراتر از دوگانه‌گرایی را دارد بر مفهوم «رابطه^۲» استوار است. به گونه‌ای که از وجوه عینی و ذهنی واقعیت فراتر رفته و دیالکتیک سوژه و ابژه را به عنوان بنیاد واقعیت اجتماعی در سطح هستی‌شناسی مدنظر قرار می‌دهد. به موازات این فرض، سطح معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نیز تعریف و تنظیم می‌گردند (پارکر، ۲۰۰۰: ۱۰).

یکی از نظریه‌پردازان شاخص در زمینه رویکرد تلفیقی پیر بوردیو^۳ است به اعتقاد او وظیفه علوم اجتماعی این است که بفهمد، ساختارهای عینی جامعه (قواعد اجتماعی، نقش‌ها و هنجارها، نهادها) چگونه بر رفتارهای ذهنی (آنچه که بوردیو عمل می‌نامد) تأثیر می‌گذارند و نیز، رفتارهای اجتماعی چگونه واقعیت اجتماعی را بازتولید می‌کنند از این رو برای درک بهتر ماهیت روابط بین عوامل اجتماعی عینی مانند طبقه اجتماعی و... که رفتار انسان‌ها را محدود می‌کنند و عمل ذهنی بایستی به «رابطه دیالکتیکی» ساختار و عاملیت توجه داشته باشیم

-
1. Agent
 2. Relation
 3. Pierre Bourdieu

(فرای، ۲۰۰۹: ۳۳۲-۳۲۷). و بر تقسیم‌بندی‌های ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی، ساختارگرایی و فرهنگ‌گرایی و تحلیل‌های اجتماعی خرد و کلان غلبه کنیم. آن‌ها تقسیم‌بندی‌هایی هستند که به وضعیت فعلی آکنده از کشمکش و تکه‌تکه شدن جامعه‌شناسی منجر شده است. بوردیو معتقد است که دوگانه انگاری رویکردهای ساختار محور و عامل یا کنشگر محور، بیش از هر چیز دیگری باعث ایجاد شکاف میان جامعه‌شناسان و اندیشمندان اجتماعی شده است. ساختارگرایی که در فرانسه لویی اشتراوس و مارکسیسم ساختاری آلتوسر نمونه‌های بارز آن هستند، به موضعی نظری اشاره دارند که رفتار فرد را بر پایه‌ی پویای اجتماعی ساختاری همچون بازارها، طبقات اجتماعی، جمعیت و سازمان‌ها توضیح می‌دهند. امتیاز ساختارگرایی آن است که به ورای آگاهی و معانی بین ذهنی فرد (باورها و ارزش‌ها) و سرچشمه‌های اجتماعی آن‌ها نفوذ می‌کند؛ اما از آنجاکه فرایندهای اجتماعی را پویای خود آیین تلقی می‌کنند، وجوه خودسامان^۱ یا داوطلبانه‌ی کنش فردی از دست می‌رود. از این منظر انسان‌ها محصول ساختار اجتماعی تلقی می‌شوند. بوردیو این موضع را چه به لحاظ جامعه‌شناختی و چه از نظر اخلاقی غیرقابل دفاع می‌داند. بر همین اساس، بوردیو تأکید می‌کند که جامعه‌شناسی باید در مطالعه‌ی حیات اجتماعی نه تنها به ساختار بلکه به کنش‌های فرد و معانی میان‌ذهنی نیز بپردازد. متأسفانه، سنت‌هایی همچون پدیدارشناسی و جامعه‌شناسی تفسیری که واقعیت اجتماعی را امری میان‌ذهنی می‌دانند توفیقی در مفهوم‌پردازی درباره‌ی قیود ساختاری ندارند. بوردیو رویکردهای عامل یا کنشگر محور تک‌بعدی را به این دلیل رد می‌کند که جامعه‌شناسان باید قادر باشند زمینه‌ی اجتماعی کنش‌های فردی را نیز شرح دهند (سیدمن، ۱۳۸۸: ۱۹۶). بدین ترتیب هدف بوردیو را می‌توان چنین توصیف کرد: «غلبه بر دوگانه‌انگاری ساختاری و عاملیت از طریق نوعی نظریه‌ی ساختاری» یا به اصطلاح خودش غلبه بر «ضدیت بی‌معنی بین فرد و جامعه» (بوردیو، ۱۹۹۰) و یا به عبارت دیگر «غلبه بر ضدیت بین عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی» (بوردیو، ۱۹۸۹).

با این مقدمه کوتاهی که مطرح شد در این نوشته برآنیم که با تحلیل نظری تلفیق کنش و ساختار در آراء بوردیو به سؤالات ذیل پاسخ دهیم:

- زیست فکری و اجتماعی بوردیو چه تأثیری بر رهیافت تلفیقی او داشته است؟
- نظریه بوردیو مبتنی بر چه چیزی بوده است؟ (شخصیت نظریه‌پرداز، واقعیت اجتماعی، نقد نظریه‌های قبلی)
- هدف بوردیو از تلفیق چه بوده است؟

- سازوکارهای نظریه تلفیقی بوردیو کدامند؟
- مصادیق تلفیق انجام گرفته چیست؟
- بوردیو در تلفیق کنش و ساختار چه وزنی به عاملیت و ساختار داده است؟
- نهایتاً اینکه آیا بوردیو در هدف تلفیقی خود موفق بوده یا نه؟

انگیزه‌های محرک نظریه‌پردازی بوردیو

جرقه‌های نظریه‌پردازی بوردیو در اولین کتابش با عنوان الجزایرها^۱ (۱۹۵۸) که حاصل پژوهش میدانی او در کابیل و درباره مهاجران بربر زبان الجزایر بود، زده شد. داده‌های میدانی کابیلی پایه‌ای را برای نوآوری‌های تئوریک بوردیو در طرح نظریه عملی^۲ (۱۹۷۲) و منطق عمل^۳ (۱۹۸۰) فراهم کردند. از طرف دیگر مواجهه با جنگ الجزایر و تحولات ناشی از استعمار و سرمایه‌داری اثری شخصی و حک شده در او باقی گذاشت که جهت‌گیری روشنفکرانه و تعهدش را به این اصل که پژوهش باید به زندگی دیگران اهمیت بدهد، شکل داد. همچنین در الجزایر بود که بوردیو یاد گرفت که آمار و قوم‌شناسی، نظریه بلندپروازانه و مشاهده موشکافانه را با هم پیوند بزد و دیدگاهی متمایز و هدفمند در کندوکاو اجتماعی بیافریند که در جهت آگاهی دادن سیاست‌های پیشرو^۴ از طریق تولید علمی باشد (کلهون و وکان، ۱۳۸۳: ۵۵).

بعد بدیع دیگر نظریه‌پردازی بوردیو و از جنبه‌های جالب کار او می‌توان به نحوه شکل‌گیری گاه صریح و گاه غیرصریح عقایدش در جریان گفتگو با دیگران اشاره کرد. بسیاری از اولین آراء او در گفتگو با دو اندیشمند آن دوره طی سال‌های تعلیمش بود؛ یعنی ژان پل سارتر^۵ و کلود لوی اشتراوس^۶ (ریتزر، ۱۳۹۳: ۷۱۰)؛ بنابراین ریشه‌ها و مبادی تلاش بوردیو برای غلبه «ضدیت بی‌معنی بین فرد و جامعه» و «ضدیت بین عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی» را باید در همین دو واکنش او - در مقابل سارتر و اگزیستانسیالیسم، از یک‌طرف و ساختارگرایی و لوی اشتراوس از طرف دیگر - جست‌وجو کرد.

بوردیو تعبیر کنشگران به عنوان آفرینندگان جهان اجتماعی را از وجودگرایی سارتر گرفت. باوجوداین، بوردیو احساس می‌کرد که سارتر به افراط روی آورده و قدرت بیش از اندازه‌ای را به کنشگران داده و الزام‌های ساختاری وارد بر آن‌ها را نادیده گرفته است. از این‌رو، بوردیو به سمت

1. The Algerians
 2. Outline of a Theory of Practice
 3. The Logic of Practice
 4. Progressive Politics
 5. Jean Paul Sartre
 6. Claude Levi Strauss

ساختار رانده شد و به کارهای ساختارگرایی برجسته آن زمان یعنی لوی استروس روی آورد. بورديو در آغاز، شدیداً به این جهت‌گیری دل بسته بود و خود را تا مدتی یک «ساختارگرایی سعادت‌مند» توصیف می‌کرد. با وجود این، برخی از پژوهش‌های اولیه‌اش او را به این نتیجه رساند که ساختارگرایی نیز البته در جهتی متفاوت، مانند وجودگرایی محدودکننده است و صرفاً به حصارکشی‌هایی که افراد را به فعالیت وامی‌دارند، توجه دارد. از این رو بورديو یکی از اهداف اساسی خود را واکنش در برابر زیاده‌روی‌های ساختارگرایی که کنشگران را پدیده‌های ثانویه ساختارها می‌داند، عنوان می‌کرد؛ به عبارت دیگر، بورديو قصد داشت دست‌کم بخشی از وجودگرایی سارتر را با ساختارگرایی لوی استروس تلفیق کند. ردپای نظریه‌پردازان دیگری نیز در کار بورديو مشاهده می‌شود، تأثیر نظریه‌های بنیان‌گذاران بزرگ جامعه‌شناسی (مارکس، وبر و دورکیم) در کار او مشهود است. البته او در مقابل برجسب‌هایی مانند مارکسیست، وبری و دورکیمی مقاومت می‌کرد. وی چنین برجسب‌هایی را محدودکننده، ساده‌انگارانه و نامناسب برای کار خود می‌دانست. به یک معنا بورديو اندیشه‌هایش را در گفتگویی انتقادی پرورده است. بورديو می‌گوید «هر آنچه در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی انجام داده‌ام بیشتر در واکنش به آموخته‌هایی بود تا در سایه‌ی آن‌ها» (ریترز و گودمن، ۱۳۹۰: ۵۸۹). در ادامه بحث تأثیرپذیری بورديو از نظریه‌های بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی می‌پردازیم.

تأثیرپذیری بورديو از نظریه‌پردازان کلاسیک

مارکس و بورديو: بین جامعه‌شناسی بورديو و مارکسیسم قرابتی قوی وجود دارد، هر دو نظم اجتماعی را از طریق پارادایم سلطه مورد توجه قرار می‌دهند. امکان ندارد فضای اجتماعی را بدون توجه به تضادی آشتی‌ناپذیر طبقاتی به خوبی شناخت. واقعیت اجتماعی مجموعه‌ای از روابط مبتنی بر قدرت بین طبقاتی است که به‌طور تاریخی با یکدیگر در حال مبارزه هستند؛ اما مشخصه تحلیل بورديو طرح پرسش‌های متعدد از سنت مارکسیستی و گسست‌های متعدد با آن است. سنتی که معطوف به تعریف طبقه اجتماعی و تبیین سازوکارهای سلطه است. به نظر بورديو برساخت نظریه‌ای درباره فضای اجتماعی مستلزم برخی گسست‌ها از نظریه مارکسیستی است. گسست از توهم روشنفکرانه‌ای که طبقه نظری برساخته دانشمندان را همچون طبقه‌ای واقعی و گروهی بسیج شده، قلمداد می‌نماید. جدایی از نظریه‌ی طبقاتی، گسست از اقتصادگرایی - که فضای چندبعدی اجتماعی را صرفاً به حوزه اقتصادی تقلیل می‌دهد و عدم‌کفایت تئوری مارکسیستی - که موقعیت اجتماعی را صرفاً بر اساس روابط تولید اقتصادی تعریف می‌کند و موقعیت‌ها، میدان‌ها و خرده میدان‌ها را نادیده می‌انگارد و به خصوص در

روابط تولید، فرهنگ و تضادهایی که میدان اجتماعی را ساخت می‌دهد و غیرقابل تقلیل به تضاد بین داشتن و نداشتن و وسایل تولید اقتصادی است. آنچه تحلیل بوردیو را متمایز می‌کند، اهمیتی است که به روابط، به کالاهای نمادین و به سلطه نمادین در روابط طبقاتی داده می‌شود. به یک معنا، گسست از عینی‌گرایی همراه با روشنفکرانی که موجب نادیده گرفته شدن مبارزات نمادینی می‌شود که در میدان‌های گوناگون جریان دارد (بون ویتز، ۱۳۹۱: ۳۰-۲۹). نزد بوردیو مفهوم مبارزه طبقاتی به مبارزه نمادین بدل می‌شود و در مدل او حقیقت ذهنی جهان اجتماعی جزئی از کل حقیقت این جهان است که در مدل مارکس این بعد فراموش شده است (زنجانی‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۶). در نهایت بوردیو از مارکس، خصوصاً از مارکس جوان تزهایی درباره‌ی فوئر باخ، علاقه به عمل را اقتباس می‌کند و به دلیل همین تأثیرپذیری، علاقه به کردارشناسی و تأکید بر عملکرد (کردار) یکی از مهم‌ترین گرایش‌های فکری بوردیو می‌شود. همچنین بوردیو در نظریه سرمایه را از مارکس تأثیر می‌پذیرد. البته سرمایه مدنظر مارکس اقتصادی است؛ اما بوردیو بر سرمایه، انواع متفاوتی قائل است.

وبر و بوردیو: وبر معتقد است که شناخت کنش اجتماعی از معانی که فرد به آن می‌دهد؛ به دست می‌آید. این تعریف ضرورت توجه به بعد نمادین در تبیین پدیده‌های اجتماعی را خاطر نشان می‌سازد (بون ویتز، ۱۳۹۱: ۳۳). یکی از مقولات کلیدی جامعه‌شناسی وبر، مفهوم مشروعیت است. این مفهوم امکان درک این موضوع که چگونه اقتدار سیاسی دوام می‌آورد، بی آن که متوسل به زور شود را فراهم می‌آورد در این راستا وبر از سه نوع مشروعیت سنتی، کاریزماتیک و عقلانی سخن می‌گوید، درحالی‌که بوردیو در پی آن است که مشخص کند که افراد تحت سلطه، به وسیله‌ی کدام مکانیسم، سلطه در تمامی میدان‌ها می‌پذیرند و چرا آن‌ها خود با افراد تحت سلطه وفاق مشترک در مورد نظم ایجاد شده دارند. علاوه بر مشروعیت؛ این فرایند مشروعیت است که ذهن او را به خود مشغول می‌کند، به عبارتی دیگر نشان دادن اینکه چگونه کنشگران اجتماعی مشروعیت را ایجاد می‌کنند تا توانایی پایگاه یا قدرتی را که در اختیار دارند نشان دهند (زنجانی‌زاده، ۱۳۸۳: ۳۰-۲۹). به‌طور خلاصه می‌توان گفت که بوردیو از ماکس وبر مفهوم تسلط و سیستم‌های سمبلیک را به ارث برد و نظریه‌ی نظم‌های جامعه‌شناسی او را از جامعه‌شناسی دین به نظریه‌ی «میدان» انتقال داد.

دورکیم و بوردیو: بوردیو از دورکیم مسائلی چون آنومی و انسجام را به عاریت نمی‌گیرد، بلکه مفهوم جامعه‌شناسی را اخذ می‌کند؛ یعنی می‌خواهد همانند دورکیم جامعه‌شناسی را به عنوان یک علم که دارای روش و مشی خاصی است، مطرح کند. به طوری که در رهیافت دورکیم، جامعه‌شناسی را به عنوان علمی که به مطالعه‌ی وقایع اجتماعی می‌پردازد؛ تعریف می‌کند اما

ویژگی او در تعریف واقعیت اجتماعی است: چگونگی فکر، احساس و عمل که بر فرد فشار وارد می‌کند؛ بنابراین، موضوع جامعه‌شناسی مشخص کردن این فشارها است به‌منظور تبیین رفتار فرد و چنین مشی‌ای در نگرش کل‌گرا جای می‌گیرد. به علاوه جامعه‌شناسی مستلزم روش خاصی است، پدیده‌های اجتماعی را باید چون شیء در نظر گرفت که ضرورت مطالعه وقایع از بیرون را مطرح می‌کند. به منظور به کار بردن این قاعده‌ی عینیت باید از مفاهیم پیش‌ساخته و تصاویری که افراد از رفتار خود دارند و معنایی که به کنش خود می‌دهند؛ فاصله گرفت. از سوی دیگر دورکیم تأکید می‌کند که باید وقایع اجتماعی را با وقایع اجتماعی تبیین کرد. دورکیم با استفاده از روش تطبیقی در جست و جوی قوانین عینی است که بر واقعیت اجتماعی حاکم است، یعنی نظمی را در بی‌نظمی ظاهری زندگی یا جامعه بیابد. این میل به یافتن نظم تا قوانین، نزد بوردیو هم دیده می‌شود (زنجان‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۱).

اصول حاکم بر جامعه‌شناسی بوردیو

سه اصل اساسی که بسیار به یکدیگر مربوط بوده و ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند جامعه‌شناسی بوردیو را هدایت می‌کنند. اولین این اصول را می‌توان «چندگانه انگاره‌گی روش‌شناختی^۱» نام نهاد: یعنی به کار گرفتن هرگونه روند مشاهده و حقیقت پژوهشی و اثبات‌گری که با موضوع مورد مطالعه بهتر سازگاری داشته و مقابله‌ی مستمر و پیوسته‌ی نتایجی که به واسطه‌ی روش‌های متفاوت به دست می‌آید. به‌طور مثال بوردیو در اشرافیت دولتی، نتایجی را که به واسطه‌ی سازه کاوی^۲ و تحلیل مبتنی بر جدول و فهرست مربوط به داده‌های پیمایشی به‌دست‌آمده بود را، با گزارش‌های آرشیوی مربوط به روندهای تاریخی، بیماری‌نگاری، گفتارکاوی و تحلیل‌های اسنادی، مصاحبه‌های میدانی و تصویرگری قوم‌نگارانه، ترکیب کرده است. دومین اصل به ما توصیه می‌کند که «توجه‌شناختی یکسانی به تمام کارها و عملکردها» داشته باشیم. این توجه‌شناختی با گردآوری منابع و طراحی پرسشنامه شروع شده و تا تعریف جمعیت، نمونه‌ها و متغیرها تا گدگذاری، انجام مصاحبه، مشاهده و رونویسی و تنظیم متن ادامه می‌یابد. چرا که هر کاری در روند تحقیق، حتی پیش‌پاافتاده‌ترین و بنیادی‌ترین آن در چارچوبی نظری قرار دارد که آن را هدایت کرده و بر آن تسلط داشته و مشرف است. چنین شرحی از تحقیق تصریح‌کننده وجود رابطه‌ی اندام‌واره و به واقع یک هم‌آمیزی تمام‌عیار، بین نظریه و روش است. سومین اصلی که بوردیو از آن پیروی می‌کند

1. Methodological Polytheism

2. Factorial Analysis

«بازتابندگی روش‌شناختی^۱» است: یعنی بازپرسی مدام و پیوسته درباره‌ی روش در هر لحظه که به کار گرفته می‌شود. به اعتقاد بوردیو دقیقاً به همان‌گونه که سه مرحله‌ی بنیادین منطق علوم اجتماعی یعنی گسست، ساخت و اثباتگری را نمی‌توان از یکدیگر تفکیک کرد، این سه مرحله نیز هیچ‌گاه دفعتاً به انجام نمی‌رسد بلکه دیالکتیک نظریه و اثباتگری و شاهدآوری به‌طور مکرر در هر مرحله از کار تحقیقاتی صورت می‌پذیرد. تنها با به کار بستن و اعمال چنین «نظارت سه مرحله‌ای» نامه که باشلار برای سه مرحله‌ی بنیادین منطق علوم اجتماعی گذارد، جامعه‌شناس می‌تواند به غلبه بر موانع چند لایه‌ای که بر سر راه علم جامعه قرار دارد غلبه کرده و بر آنان فائق آید (واکووانت، ۱۳۷۹: ۳۳۲-۳۳۴).

غلبه بر احکام معارض عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی

نظریه عمل: در پاسخ به سؤال مصادیق تلفیق در آراء بوردیو می‌توان اذعان نمود که نظریه عمل بوردیو مصداق بارز رویکرد تلفیقی وی است. اهتمام بوردیو به پردازش نظریه عمل و درک منطق آن مبین این نکته است که وی ارتقاء رویکرد تلفیقی تا سطح یک برنامه پژوهشی را مستلزم نظریه عمل منحصر به فردی می‌داند که در آن نحوه مواجهه با کنش متفاوت از سنت‌های دوگانه معهود باشد. بدین ترتیب، وی با توسعه مفهوم عمل سعی می‌کند که بر تقابل‌های نظری سوژه/ابژه، فرهنگ/جامعه، ساختار/کنش فائق آید (لایدر، ۲۰۰۶: ۱۹۵) و با نفی ضرورت گرایی از یک‌سو و اراده‌گرایی از سوی دیگر، نظریه عمل خود را مبتنی بر نوعی رویکرد رابطه‌ای فراهم آورد؛ به عبارت دیگر، عمل نه پیامد ساختارهای متعین است که بنا بر علل به وجود آمده باشد و نه نتیجه منطقی انتخاب عقلانی که بر دلایل خود استوار است، بلکه همجوشی و هم‌پنداری علت و دلیل، زمینه‌ساز عمل است. البته این بدین معنی نیست که وزن علت و دلیل در همه اعمال یکسان است، بلکه نظریه عمل بوردیو این امکان را فراهم می‌آورد که بنا به مورد به توجیه عمل پرداخته شود. چرا که موقعیت عامل در فضای اجتماعی یا به عبارت دقیق‌تر ویژگی‌های فضا در تبیین رفتار مؤثر هستند (جمشیدی‌ها و پرستش، ۱۳۸۵: ۷). بوردیو در تئوری عمل بر ماهیت خلق‌الساعه و استراتژیک عمل که در تعارض با بررسی رفتار به عنوان پدیده تحت هدایت قواعد است، تأکید دارد. عمل به‌مثابه پدیده‌ای اجتماعی مرئی و عینی، بیرون از زمان، مکان قابل‌درک نیست. از نظر وی عمل به صورت آگاهانه یا کاملاً آگاهانه سازماندهی و هماهنگ نمی‌شود. هیچ‌چیز تصادفی یا کاملاً اتفاقی نیست اما همان‌طور که هر چیز در پی چیز دیگر می‌آید، عمل نیز رخ می‌دهد.

در نظریه بورديو کنشگر اجتماعى مانند سوژه کنشگر ارادى و گزينش‌گر نيست که در برابر يک مسئله قرار گرفته و به حل آن اقدام کند. او سرگرم کار خویش است يعنى از اصل عمل زدگى و پراکسيس پيروي مى‌کند. عمل وی متكى بر طبيعت ثانوى اوست. بر اين مبنا با شامه تيز خود آینده پيش‌روى خود را در دست مى‌گیرد و مى‌داند که در حرکت بعدى چه اتفاقى خواهد افتاد؛ در اين حالت، دليل هر حرکت از نظر کنشگر موردنظر بورديو، همراه خود آن حرکت خواهد بود. اين شم اجتماعى يا همان طبيعت ثانوى که کنشگر را به عمل مرتبط مى‌کند، مجموع ساخت‌يافته و اجتماعى شده است که ظاهراً از فرد سر مى‌زند، اما يک عادت اجتماعى است و اين منطق عملى است.

چيزى که بورديو در اينجا سعى در بيان آن را دارد به بهترين نحو در مفاهيم حس عملى يا منطق عملى جمع مى‌يابد و قوى‌ترين استعاره او در اين باره، به محوريت «حس غريزى نسبت به بازى» مربوط مى‌شود: چيرگى و احاطه عملى بر منطق يا ضرورت يک بازى به- چيرگى و مهارتى که از تجربه‌ى بازى به دست مى‌آيد و بيرون از کنترل آگاهانه و گفتمان، عمل مى‌کنند. در نظريه بورديو ما شاهد چرخش نظرى بورديو «از قواعد به استراتژى» هستيم. مفهوم استراتژى پردازى، يعنى در نظر گرفتن اين واقعيت که کنشگران اهداف و علايقى دارند و سرچشمه عمل کنشگران در تجربه خود آنها از واقعيت - حس عملى آنها يا منطق عملى آنها - مى‌باشد. بورديو آزادى و قيد و بند را ويژگى کنش متقابل اجتماعى مى‌داند و عمل را محصول فرايندهاى معرفى مى‌کند که نه يک سره آگاهانه و نه يکسره ناآگاهانه هستند و ريشه در فرايند مستمر يادگيرى دارند که در کودکى آغاز مى‌شود و از طريق آن، کنشگران - بى آن که بدانند - درست و غلط را مى‌شناسند و بر اين اساس، بورديو انجام عملى کنش متقابل اجتماعى را طبيعت ثانوى مى‌داند و نظريه انتخاب عقلاى را به دليل مدل‌سازى رفتار انسانيه شيوه حسابگرانه، رد مى‌کند و به جاي آن نظريه کنش عقلاى را مطرح مى‌کند (جنکينز، ۱۳۸۵). در رويکرد تلفيقى بورديو، عمل از معماى ضرورت و انتخاب فاصله مى‌گیرد و برآمده از عوامل مکانیکی قلمداد مى‌گردد و نه برانگيخته از الهامات درونى. به عبارت بهتر، عمل واجد نوعى از قطعيت عيني است بدون اينکه نسبت به يک هدف مشخص به صورت آگاهانه سازمان‌دهى شده باشد. همچنين قابل‌فهم و منسجم است بدون اينکه از يک نيت معين و تصميم عامدانه برخاسته باشد و نيز با آینده منطبق است بدون اينکه محصول طرح و برنامه به حساب آيد. کنشگران به‌گونه‌اى آگاهانه از قواعد پيروي نمى‌کنند بلکه استراتژى‌هاى وجود دارند که آنها را به راه مى‌اندازند. چنين عملى ذاتاً استراتژيک است و کنشگران را قادر مى‌سازد تا راه خود را عملاً از طريق ساختار اجتماعى پيدا کند، بدون اينکه به آن وابسته باشند

و ساختار آنها را به عملی خاص رهنمون گردد. عاملان انسانی به واسطه ذات ماهر خود دست به عمل می‌زنند مؤلفه‌های رهیافت بوردیو در نظریه‌ی عمل را می‌توان به قرار ذیل خلاصه نمود:

جدول ۱: مؤلفه‌های رهیافت بوردیو در نظریه عمل

تأکید بر الگوهای آماری واقعیت به منزله معیار (ناظر بر وجه عینی واقعیت)
تأکید بر صورت‌بندی آنچه مردم می‌گویند (ناظر بر بعد ذهنی واقعیت)
تأکید بر ذات استراتژیک عمل در برابر رفتار تحت حاکمیت قاعده
تأکید بر ضرورت نوعی تحلیل در زمانی و قرار دادن حیات اجتماعی در زمان و مکان (مؤلفه‌های سوم و چهارم نیز به تعامل این وجود و ذات دیالکتیک واقعیت دلالت دارد)

منبع: جمشیدی‌ها و پرستش، ۱۳۸۵: ۹

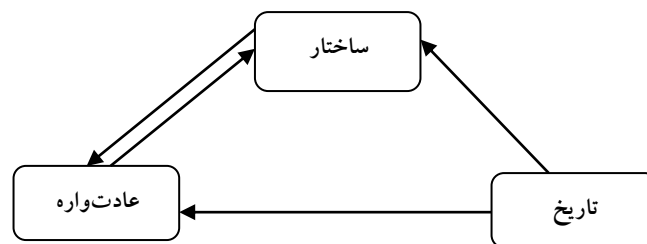
بوردیو در نظریه عمل بر این نکته اساسی می‌پردازد که عمل از طریق ساختار تولید می‌شود و همچنین در تئوری یادشده بر نقش عادت‌واره عالمان نیز در تولید کنش و بازتولید ساختارهای بزرگ تأکید دارد (لیزارد، ۲۰۰۹: ۹)؛ بنابراین نظریه عمل بوردیو از آنجاکه مثل سایر نظریه‌های تلفیقی بر مفاهیمی چون دیالکتیک، رابطه گرایی روش‌شناختی (عادت‌واره و میدان)، تأکید همزمان بر کنش و ساختار (به دور از پارادایم‌های تقلیل‌گرا و تک‌بعدی) و بازاندیشی استوار است، لذا می‌توان نظریه یاد شده را مصداق بارز رهیافت تلفیقی دانست.

عادت‌واره و میدان

قلب کار بوردیو و تلاشش در راستای غلبه بر تقابل عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی و پیوندزدن آن‌ها، در مفاهیم عادت‌واره و میدان و نیز رابطه دیالکتیکی‌شان با هم نهفته است. ابتدا به مفهومی می‌پردازیم که بوردیو آوازه‌اش را عمدتاً مدیون آن است: عادت‌واره. عادت‌واره مفهوم مرکزی تفکر بوردیو است (شویره و اولیویه، ۱۳۸۵: ۷۷). عادت‌واره‌ها ساختارهای ذهنی یا شناختی هستند که مردم به وسیله آن با دنیای اجتماعی برخورد می‌کنند. انسان‌ها یک دسته طرح کلی درونی شده دارند که با آن دنیای اجتماعی را ادراک و فهم و ارزیابی می‌کنند. انسان‌ها از طریق این طرح‌های کلی است که هم عمل خود را پدید می‌آورند و هم آن‌ها را ادراک و ارزیابی می‌کنند (بوردیو، ۱۹۸۹: ۱۸، نقل در ریتزر، ۱۳۹۳: ۷۰۵). به بیان دیگر

عادت‌واره مشخص‌کننده نظام و مجموعه‌ای از خوی و خصلت‌های ماندگار و قابل جابجایی است که از طریق آن ادراک و داوری کرده و در جهان پیرامون خود عمل می‌کنیم. این قالب‌های ناخودآگاه به واسطه‌ی قرار گرفتن پیوسته در معرض شرایط و شرطی‌سازهای اجتماعی از طریق درونی ساختن محدودیت‌ها و امکانات بیرونی صورت می‌گیرد. این به معنی آن است که این قالب‌ها بین افرادی که در معرض تجارب مشابه قرار می‌گیرند مشترک است، با این همه هر فرد گونه‌ی منحصر به فردی از آن قالب مشترک را در اختیار داشته و بر طبق آن عمل می‌کند (بدین خاطر افرادی که دارای ملیت، طبقه، جنسیت و موارد مشترکی از این دست هستند بلافاصله در برخورد با افراد هم‌سلک خود احساس «آرامش» می‌کنند) (واکووانت، ۱۳۷۹: ۳۲۸).

در نگاه بوردیو، عادت‌واره، تجارب شخصی افراد در زندگی است که از زمان کودکی تا مرگ را در برمی‌گیرد و در ارتباط با تجارب عالم انسانی و محیط و ساختار سازمان می‌یابد، تولیدکننده عمل فردی و جمعی‌اند، ساخته تاریخ و ساختارهاست و در نتیجه ساختار توسط تاریخ و عادت‌واره تولید می‌شود (نقیب‌زاده و استوار، ۱۳۹۱: ۲۸۴).



نمودار ۱: ارتباط ساختار با تاریخ و عادت‌واره (نقیب‌زاده و استوار، ۱۳۹۱: ۲۸۴)

از طرف دیگر، عادت‌واره به‌عنوان میانجی و واسطه‌ای بین تأثیرات گذشته و انگیزه‌ها و محرک‌های کنونی، در آن واحد هم ساخت‌مند است، چرا که به وسیله‌ی نیروهای اجتماعی الگودار تولید می‌شود و هم ساخت‌دهنده، چرا که عادت‌واره به فعالیت‌های متنوع و گوناگون فرد در حوزه‌های منفک و مختلف زندگی شکل داده و بدان انسجام می‌بخشد. از این‌رو بوردیو تعاریف گوناگونی ارائه می‌دهد: «محصول ساخت تولیدگر عمل و رویه و بازتولیدگر ساخت»، «اصل الزامی هر انتخاب»، یا «اصل وحدت‌بخش و به وجود آورنده‌ی رویه‌ها و اعمال» که

«بدیهه‌سازی قاعده‌مند» و «هماهنگ‌سازی بدون وجود هماهنگ‌کننده» را برای رفتار ممکن می‌سازد (واکو وانت، ۱۳۷۹: ۳۲۹-۳۲۸).

بدین ترتیب عادت‌واره محصول شرایط ساختاری اجتماعی فرد است که در عین حال اعمال اجتماعی‌اش را به شیوه‌ای ساختار می‌بخشد که شرایط عینی هستی اجتماعی عامل اجتماعی یا کنشگر را بازتولید می‌کند. این فرایند بازتولید اجتماعی به معنای نگرشی ابزاری مکانیکی به عمل اجتماعی نیست. هرچه عادت‌واره حاوی دستورالعمل‌هایی کاملاً کلی باشد، افراد مجبورند آن‌ها را به شیوه‌هایی به لحاظ استراتژیکی مفید و گاهی نوآورانه به کار گیرند. به عبارت دیگر، رابطه میان ساختار اجتماعی، عادت‌واره و عمل اجتماعی یک رابطه‌ی خطی ساده، علی و مکانیکی نیست (سیدمن، ۱۳۸۶: ۱۹۷). بر این اساس، بوردیو معتقد است که عادت‌واره عامل نظم اجتماعی است. عاملانی که عادت‌واره مشابه دارند نیازی ندارند تا برای عمل کردن به شیوه مشابه با هم مشورت کنند. عاملان همانند نوازندگانی عمل می‌کنند که بر روی یک مضمون بداهه‌نوازی می‌کنند. هر نوازنده چیز متفاوتی می‌نوازد اما در عین حال با سایر نوازندگان هم‌نوا است؛ عادت‌واره اصل ایجادکننده هماهنگی کردارها بدون رهبر ارکستر است. عمل جمعی انسجام و یگانگی خود را وامدار تأثیر عادت‌واره است (اسکلوسر، ۲۰۱۳: ۳۵). بدین ترتیب افراد نه عاملانی کاملاً آزادند و نه محصول منفعل ساختار اجتماعی؛ زندگی اجتماعی نه به تمامی امری ذهنی است و نه صرفاً متشکل از معانی و کنش‌های داوطلبانه، نه صرفاً امری عینی و تابع فرایندهای ساختاری اجتماعی و نه تجربه‌ی کاملاً محدود یا توأم با اجبار.

مفهوم عادت‌واره اساس و شالوده‌ی سنتز نظری‌ای است که بوردیو برای غلبه بر دوگانگی عینیت و ذهنیت تدوین کرده است. عادت‌واره هم محصول ساختار اجتماعی است و هم مؤلف ساختار اعمال اجتماعی‌ای که ساختارهای اجتماعی را بازتولید می‌کنند؛ هم مفهومی ذهنی است (متشکل از چارچوب‌های مفهومی) و هم عینی حاوی نقش و نشان ساختار اجتماعی؛ هم مفهومی خرد (در سطح فردی و بین شخصی عمل می‌کند) و هم کلان (محصول و تولیدکننده‌ی ساختارهای اجتماعی) است (سیدمن، ۱۳۸۶: ۱۹۸)؛ بنابراین، مفهوم عادت‌واره این امکان را به بوردیو می‌دهد که از انتخاب بین فاعلیت‌گرایی و عینیت‌گرایی پرهیز کند، «و تحت عنوان فلسفه‌ی ذهن به عاملان بپردازد ... و تحت عنوان فلسفه‌ی ساختار، تأثیراتی را که ساختار از طریق خود عاملان بر آن‌ها می‌گذارد، بررسی کند (بوردیو و واکون، ۱۹۹۲ نقل در ریتزر و گودمن، ۱۳۹۰: ۵۹۴). همچنین عادت‌واره راه‌حلی است که بوردیو برای رهایی از یک مناقشه بسیار قدیمی روش‌شناختی ارائه می‌دهد (فکوهی، ۱۳۸۴: ۱۴۷). به‌نظر بوردیو، یکی از کارکردهای اصلی عادت‌واره آن است که دو اشتباه مکمل یکدیگر را کنار می‌زنند. از یک‌طرف

این باور غلط که سازوکارهایی وجود دارد که به ما اجازه می‌دهند کنش اجتماعی را معلول مکانیکی الزامات ناشی از علل بیرونی به شمار بیاوریم و دوم این باور اشتباه که نوعی غایت‌گرایی سبب می‌شود که بر اساس نظریه کنش عقلانی، کنشگر به شیوه آزادانه و آگاهانه عمل کند.

بر این اساس در پاسخ به سؤال سازوکارهای تلفیق بوردیو می‌توان گفت که یکی سازوکارهای تلفیق کنش و ساختار توجه به متغیر میانجی عادت‌واره بوده است که با ساختار و کنش رابطه دیالکتیکی دارد. همچنین رابطه‌گرایی روش‌شناختی در جای‌جای نظریه تلفیقی بوردیو خصوصاً در رابطه متقابل عادت‌واره و میدان مشخص است. به‌زعم نگارنده در دستگاه نظری بوردیو گویی که عادت‌واره و میدان مفهومی دوقلو هستند که در تعامل با هم معنی می‌یابند.

اکنون به مفهوم «زمینه»^۱ می‌پردازیم که بوردیو آن را بیشتر مفهومی رابطه‌ای می‌انگاشت تا ساختاری. بوردیو تلقی جامعه به منزله‌ی مجموعه‌ای از افراد، یا واحدهای ارگانیک، یا سیستم‌های اجتماعی را رد می‌کند. در عوض از حوزه‌ها و میدان‌های اجتماعی سخن می‌گوید (سیدمن، ۱۳۸۶: ۱۹۸). زمینه شبکه‌ای از روابط موجود در بین جایگاه‌های عینی درون خودش است (بوردیو و واکون، ۱۹۹۲ نقل در ریتزر و گودمن، ۱۳۹۰: ۵۹۵). این روابط جدا از آگاهی فردی و اراده وجود دارند. آن‌ها کنش‌های متقابل یا پیوندهای میان ذهنی بین افراد نیستند. اشغال‌کنندگان جایگاه‌های موجود در این شبکه، ممکن است عوامل انسانی یا نهادها باشند که تحت الزام ساختار زمینه هستند. تعدادی از زمینه‌های نیمه‌مستقل در جهان اجتماعی (برای مثال زمینه‌های هنری، زمینه‌های مذهبی و زمینه‌های آموزش عالی) وجود دارند که همگی منطبق خاص خود را داشته و در کنشگران نوعی باور به وجود چیزهای در یک زمینه‌ی خاص را به وجود می‌آورند (ریتزر و گودمن، همان).

از سوی دیگر میدان، عرصه‌ای اجتماعی است که مبارزه‌ها یا تکاپوها بر سر منابع و معین و دسترسی به آن‌ها در آن صورت می‌پذیرد. میدان‌ها با اقلامی تعریف و مشخص می‌شوند که محل منازعه و مبارزه هستند - کالاهای فرهنگی (سبک زندگی)، مسکن، تمایز و تشخیص فرهنگی، اشتغال، قدرت، طبقه اجتماعی، منزلت یا هر چیز دیگری - و ممکن است به درجات متفاوتی خاص و انضمامی باشند (جنکینز، ۱۳۸۵: ۱۳۷). به سخن دیگر «میدان، میدان نبرد هم است». نوعی بازار رقابتی است که در آن انواع گوناگون سرمایه (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نمادی) به کار گرفته می‌شود. دارندگان جایگاه‌های درون میدان از استراتژی‌های

گوناهگونی استفاده می‌کنند. این فکر بار دیگر نشان می‌دهد کنشگران بوردیو دست‌کم تا حدی آزادی دارند: عادت‌واره امکان محاسبه استراتژیک از سوی عامل را نمی‌کند. با این همه استراتژی‌ها دلالت ندارند بر «پیگیری هدفمند و برنامه‌ریزی شده اهداف حساب‌شده ... بلکه بر به‌کارگیری فعال خطوط کنش دارای جهت‌گیری عینی دلالت دارند که تابع قواعد است و شکل‌دهنده الگوهای منسجم و دارای وضوح اجتماعی است ولو آن‌که پیرو قواعد عمدی و در پی اهداف برنامه‌ریزی شده استراتژیست نباشد. با این استراتژی‌هاست که دارندگان این جایگاه‌ها به‌طور فردی یا جمعی برای حفظ جایگاه خویش و بهتر کردن آن و تحمیل اصول سلسله مراتبی شدن به صورتی کاملاً سودمند برای محصولات خویش تلاش می‌کنند. استراتژی‌های عامل‌ها به جایگاه‌شان در میدان وابسته است (بوردیو و ویکونت، ۱۹۹۲ نقل در ریتزر، ۱۳۹۳: ۷۰۹).

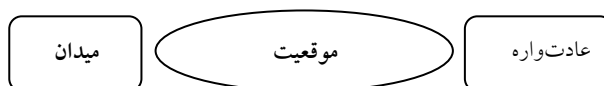
در این راستا، بوردیو از قوانین لایتغیر یا سازوکارهای عام صحبت می‌کند که خصوصیات ساختاری خاص همه میدان‌ها هستند. مهم‌ترین خصوصیات ساختاری میدان‌ها عبارت‌اند از:

- ۱- میدان‌ها، حوزه‌های منازعه برای کنترل منابع ارزشمند هستند. منازعه میدان در حول اشکالی خاص از سرمایه همچون سرمایه اقتصادی، فرهنگی، علمی یا مذهبی شکل می‌گیرد.
- ۲- میدان‌ها فضاهایی ساخت‌یافته از موقعیت‌های فرادست و فرودست بر مبنای انواع و میزان سرمایه هستند.

- ۳- میدان‌ها اشکالی خاص از منازعه را بر کنشگران تحمیل می‌کنند. هم‌گروه مسلط و هم‌گروه‌های فرودست در این باور اولیه شریک و سهیم هستند که میدان منازعه ارزش تعقیب کردن را دارا است. بوردیو به این ساختار عمیق میدان‌ها با اصطلاح «دوکسا» اشاره می‌کند که به معنای توافق اساسی درباره چارچوب‌های منازعه است. وی معتقد است که تلقی جهان اجتماعی به مثابه امری طبیعی باعث توافق و قبول همگانی می‌شود و این نخستین شرط حضور در این جهان اجتماعی است.

- ۴- میدان‌ها تا حدود زیاد بر مبنای سازوکارهای درونی تحول خودشان ساختار یافته‌اند و از این‌رو دارای میزانی از خودمختاری یا استقلال از محیط بیرونی هستند. بوردیو بر حسب میزان خودمختاری میدان‌ها، خودمختارترین میدان را میدان علمی می‌داند. بعد از میدان علمی، میدان هنری از خودمختاری بیشتر برخوردار است. خودمختاری میدان عمدتاً از مصرف‌کنندگان واقع در میدان اجتماعی است. درحالی‌که خودمختاری میدان علمی عمدتاً خودمختاری از میدان قدرت است (بابایی، ۱۳۸۸: ۴۳-۴۲).

در همین جاست که با برگشت به مفهوم عادت‌واره می‌توان گفت که عادت‌واره همچون دانش و دستور زبان فرهنگی^۱ یا وجدان فرهنگی^۲ یک گروه اجتماعی عمل می‌کند، گروهی که آگاهانه و ناآگاهانه در تولید آن نقش داشته‌اند؛ اما تفکر رابطه‌ای درباره مفهوم عادت‌واره ترجمان خود را در هستی اجتماعی بازمی‌یابد، زیرا بودن در جهان اجتماعی به معنای «بودن در موقعیت» یا «موقعیت‌مند بودن» است. بدین ترتیب، موقعیت کنشگر در فضای اجتماعی به هستی انتزاعی و فلسفی کنشگر معنی جامعه‌شناختی می‌دهد. به‌گونه‌ای که متناظر با هر موقعیت، نوعی از وجود اجتماعی شکل می‌گیرد. به‌بیان‌دیگر، موقعیت همان حلقه واسطه‌ای است که مفهوم عادت‌واره را به مفهوم میدان پیوند می‌زند و این دو مفهوم را در رابطه دیالکتیکی با هم قرار می‌دهد. این مفاهیم کاملاً در رابطه با هم عمل می‌کنند، به نحوی که درک مفهوم عادت‌واره منوط به درک مفهوم میدان است و برعکس. با این اعتبار، پایان مبحث عادت‌واره، آغاز مفهوم میدان است (جمشیدی‌ها و پرستش، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۵).



نمودار ۲: رابطه میان عادت‌واره، موقعیت و میدان

سرمایه اجتماعی

برای اولین بار مفهوم سرمایه را می‌توان در آراء مارکس دنبال کرد. در مفهوم‌پردازی مارکس، سرمایه بخشی از ارزش اضافی است که سرمایه‌داران یا صاحبان ابزار تولید، آن را از گردش کالاها و پول در فرایند تولید و مصرف به دست می‌آورند. سرمایه در مفهوم مارکسی (کلاسیک) نظریه‌ای درباره روابط اجتماعی استثمار بین دو طبقه است. از دهه ۱۹۶۰ به این‌سو، شاهد ظهور نظریه‌های جدید سرمایه همچون، سرمایه فرهنگی، انسانی و اجتماعی هستیم. در نظریه‌های جدید سرمایه به جای تلقی سرمایه به عنوان بخشی از فرایند استثمار طبقاتی در جامعه (سطح تحلیل کلان)، به چگونگی سرمایه‌گذاری عاملان برای کسب ارزش افزوده کارشان در بازار، پرداخته‌شده (تبیین سطح خرد) و درعین‌حال، بر تعامل کنش‌های فردی و ساختارها در فرایند سرمایه‌گذاری تأکید دارند (توسلی و موسوی، ۱۳۸۴: ۲۶-۲۵). آنچه که موضوع بحث ما است برداشت بوردیو از سرمایه است. به اعتقاد بوردیو سرمایه عبارت است از کار تجمع‌یافته

1. Cultural Grammar

2. Cultural Consciousness

که در انحصار عاملان یا گروهی از عاملان است و آنان را قادر می‌سازد که نیروهای اجتماعی را به تصرف درآورند (بوردیو، ۱۹۸۶: ۲۸۴). نکته کلیدی و اصلی نظریه بوردیو در خصوص سرمایه تأکید او بر نوع اجتماعی آن است. برای شناخت و فهم اندیشه‌ی بوردیو در مورد سرمایه‌ی اجتماعی، به دو مورد می‌پردازیم: نخست روش بهره‌گیری بوردیو از مفهوم سرمایه؛ دوم، درک او از هرم اجتماعی (موسوی و علی‌پور، ۱۳۹۱: ۴۸). الف) به اعتقاد بن‌فاین، برای شناخت اندیشه‌ی بوردیو در مورد سرمایه‌ی اجتماعی باید بدانیم که وی چگونه از واژه سرمایه بهره می‌گیرد (فاین، ۱۳۸۵: ۱۰۹-۱۰۲ نقل در همان). نخست وی سرمایه را به چند مقوله‌ی گسترده تقسیم می‌کند به باور او توضیح ساختار و کارکرد جهان اجتماعی ناممکن می‌نماید، مگر اینکه مجدداً سرمایه را در تمام شکل‌هایش - نه تنها به صورتی که در نظریه اقتصادی مطرح است - معرفی کنیم. سرمایه، بسته به زمینه‌ای که در آن عمل می‌کند و هزینه کم و بیش گران تغییر شکل‌هایی که پیش شرط اثربخشی آن در زمینه مورد بحث می‌باشند، می‌تواند به سه شکل اساسی خود را نشان دهد: سرمایه اقتصادی، که بی‌درنگ و مستقیماً قابل تبدیل به پول است و ممکن است در اشکال حقوق مالکیت نهادینه شود، سرمایه فرهنگی که در شرایط معینی قابلیت تبدیل به سرمایه اقتصادی را دارد و ممکن است در اشکالی از کیفیات (مدارک) آموزشی^۱ نهادینه شود و سرانجام سرمایه اجتماعی که از تعهدات اجتماعی (پیوندها) ساخته شده است و در شرایط معینی قابل تبدیل به سرمایه اقتصادی است و یا ممکن است به شکل اصالت و اشرافیت درآید (بوردیو، ۱۹۸۶: ۲۴۳). جایگاهی که بوردیو برای سرمایه اجتماعی قائل است بر گستره پیوندها یا شبکه‌های اجتماعی متمرکز است (فاین: ۱۳۸۵: ۱۰۳). سرمایه اجتماعی عبارت از مجموعه‌ای از منابع بالفعل یا بالقوه است که با مالکیت یک شبکه بادوام از روابط کم و بیش نهادینه‌شده از آشنایی و شناخت متقابل و دوجانبه، پیوندیافته است. به عبارت دیگر عضویت در یک گروه هر یک از اعضایش را از پشتیبانی سرمایه جمعی برخوردار می‌سازد، صلاحیتی که آنان را سزاوار «اعتبار» به معنای مختلف کلمه می‌کند (بوردیو، ۱۹۸۶: ۲۴۹-۲۴۸). به دیگر سخن، سرمایه اجتماعی شامل منابع مبتنی بر پیوندها و عضویت در گروه‌هاست. بنابراین هم تراکم و هم دوام پیوندها هر دو اهمیت دارند. به اعتقاد پورترس تعریف بوردیو نشان می‌دهد که ترکیب سرمایه اجتماعی به دو مؤلفه قابل تفکیک است نخست، روابط اجتماعی که به فرد اجازه می‌دهند تا مدعی دستیابی به منابع متعلق به معاشران خود شوند و دوم کمیت و کیفیت آن منابع (پورترس، ۱۹۹۸: ۴). دوم، وقتی که مفهوم سرمایه آگاهانه و عمداً به مقوله‌هایی که مستقیماً مقوله‌های اقتصادی نیستند گسترش می‌یابد، محتوای تحلیلی

گسترده‌تری پیدا می‌کند و به‌طور مشخص به مفهوم قدرت وابسته می‌شود. در واقع با رجوع به انواع گوناگون سرمایه از نگاه بورديو سرمایه و قدرت تقریباً مترادف می‌شوند. به نظر می‌رسد تمرکز و تجمع چنین قدرت‌هایی در درون دولت در قالب یک سرمایه خاص، یعنی سرمایه دولتی انجام می‌شود که مؤید یکسان‌انگاری سرمایه و قدرتِ تعمیم‌یافته با یکدیگر است در واقع از دیدگاه بورديو دولت حاصل فرایند تراکم گونه‌های مختلف سرمایه است (بن فاین، ۱۳۸۵: ۱۰۴). تراکمی که به دلیل همین ماهیت تراکمی آن، دولت را به دارنده نوعی فراسرمایه بدل می‌کند که بر انواع دیگر سرمایه و صاحبان آن، قدرت اعمال نفوذ می‌یابد (بورديو، ۱۳۸۱: ۱۴۴)؛ سوم، پس سرمایه تنها قدرت عام نیست، حتی اگر آن را به رده‌های گوناگون همچون سرمایه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی یا نمادین تقسیم کنیم هرگونه قدرت خاص را نیز شامل می‌شود. افزون بر این سرمایه در شکل اقتصادی آن آزادانه چونان یک استعاره به کار گرفته می‌شود در واقع گونه‌های مختلف سرمایه کم و بیش قابل تبدیل به یکدیگرند. به طوری که انواع متفاوت سرمایه را می‌توان از سرمایه اقتصادی استخراج کرد (بورديو، ۱۹۸۶: ۲۵۲). به تعبیر لین سرمایه اجتماعی در نظر بورديو لباس مبدل برای سرمایه اقتصادی است با این حال او معتقد است که شکل‌های دگرگون‌شده و تغییر چهره داده سرمایه اقتصادی هرگز تماماً قابل تبدیل به این تعریف نیست (توسلی و موسوی، ۱۳۸۴: ۹)؛ چهارم، با این حال، چون قدرت نسبی است و مطلق نیست به‌طور کلی منابع در دسترس همگان است. سرمایه به‌آسانی می‌تواند با گروه‌های اقتصادی اجتماعی یا حتی با افراد، یکسان انگاشته شود. بر این اساس، مسئله میزان سرمایه اجتماعی، فرهنگی و نمادین که یک کارگزار در تملک دارد، مطرح می‌شود (فاین، ۱۳۸۵: ۱۰۵). به اعتقاد بورديو حجم سرمایه اجتماعی مورد تملک یک فرد به دو عامل بستگی دارد: اندازه شبکه پیوندهایی که می‌تواند به‌طور مؤثری آنها را بسیج کند و حجم سرمایه (اقتصادی، فرهنگی یا نمادین) تحت مالکیت هر یک از کسانی که او با آنان مرتبط است (بورديو، ۱۹۸۶: ۲۴۳).

ب) بحث دومی که می‌تواند ما را به درک افکار بورديو در مورد سرمایه اجتماعی رهنمون شود این است که توجه اصلی وی این است که به درک هرم اجتماعی برسد (فیلد، ۱۳۸۵: ۲۴). استفاده بورديو از واژه سرمایه اجتماعی تلاشی واضح و روشن برای فهم چگونگی ایجاد طبقات و تقسیمات طبقه‌ای است (دی‌فیلیپس، ۲۰۰۱: ۷۸۳). افکار بورديو راجع به سرمایه اجتماعی تعبیری است برای تأکیدش بر تضاد طبقاتی: روابط اجتماعی برای افزایش توانایی کنشگر برای پیشبرد منافع‌اش، به کار برده می‌شود و سرمایه اجتماعی منبعی است برای کشمکش اجتماعی (ساباتینی، ۲۰۰۵: ۴) پس سرمایه اجتماعی فی‌نفسه مستقل از سرمایه فرهنگی و اقتصادی

می‌تواند سبب نابرابری، شود. بعضی از انواع سرمایه قابل تبدیل نیستند یا به‌طور دقیق‌تر قابل تبدیل به سرمایه اقتصادی نیستند و این امر از آنجا سرچشمه می‌گیرد که سرمایه‌ها به درجاتی مختلف «جنبه‌های اقتصادی را پنهان می‌دارند» هرچه ارزش اقتصادی آشکارتر باشد، قابلیت تبدیل بیشتر است، ولی از نظر تمایز اجتماعی، اعتبار کمتری دارد (فیلد، ۱۳۸۵: ۲۴-۲۶).

با مرور دیدگاه بوردیو در حوزه سرمایه می‌توان اذعان نمود که رهیافت تلفیقی بوردیو به‌طور ضمنی در مفهوم سرمایه و رابطه آن با قشربندی اجتماعی ملاحظه می‌گردد. با این توضیح که وی در مفهوم سرمایه اعم از اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بر تعامل پویای کنش‌های فردی و وضعیت‌های ساختاری در فرایند سرمایه‌گذاری تأکید می‌شود. از یک‌طرف موقعیت فرد در میدان‌های مختلف متأثر از حجم و ترکیب و مسیر سرمایه‌های عاملان است. از طرف دیگر ساختار اجتماعی به توزیع سرمایه‌های کنش‌گران می‌پردازد. در تأیید این مدعا بوردیو در نظریه بازتولید، از نهادهای آموزشی به دلیل توزیع نابرابر سرمایه‌های فرهنگی انتقاد می‌کند.

زبان و قدرت نمادین

بوردیو در کتاب «زبان و قدرت نمادین» به نقد عمیق رهیافت‌های سنتی (همچون نظریه‌های زبان‌شناختی دوسوسور، چامسکی) نسبت به زبان می‌پردازد. به اعتقاد بوردیو زبان را نباید تنها به عنوان ابزار برقراری ارتباط مورد بررسی قرار داد، بلکه زبان عرصه‌ای سیاسی است که افراد در چارچوب آن به دنبال تحقق منافع خود هستند (انصاری و طاهرخانی، ۱۳۸۹: ۵۲). بوردیو زبان را بخشی از سرمایه نمادین می‌داند که به ویژه در سیاست و میدان سیاسی از اهمیت زیادی برخوردار است. زبان عمدتاً محصول روابطی است که در سطح قدرت نمادین برقرار می‌شود، گفتار را مشروع یا نامشروع می‌سازد، امکان بیان چیزی را فراهم می‌کند و یا اینکه جلوی بیان برخی چیزها را می‌گیرد: روابط زبان‌شناختی همیشه روابط قدرت هستند و در نتیجه در محدوده‌های تحلیل صرفاً زبان‌شناختی نمی‌توان آنها را توضیح داد. حتی ساده‌ترین مبادله زبان‌شناختی نیز شبکه پیچیده و پرشاخ و برگ از روابط قدرت تاریخی را وارد صحنه می‌کند که میان سخنگو که از اقتدار اجتماعی معین برخوردار است و مخاطب که این اقتدار را به درجات متفاوت بازمی‌شناسد و همچنین میان گروه‌هایی که هر یک به آن‌ها تعلق دارند، برقرار است. بوردیو در راستای همین نظرات اصطلاح بازار زبان‌شناختی را ابداع می‌کند یعنی زبان چونان کالایی است که در بازار دادوستد می‌شود و خرید و فروش آن بیشتر تابع منطق بازار است تا توان زبان‌شناختی. به اعتقاد او مبادله زبانی مبادله‌ای اقتصادی است که بر توازن

قدرت نمادین بین تولیدکننده با سرمایه زبان‌شناختی و مصرف‌کننده برقرار می‌شود و در آن کسب سود مادی یا نمادین خاص مورد محاسبه قرار می‌گیرد. زبان بخشی از سبک اجتماعی است و هیچ تفاوتی با لباس فرد، بناها و ساختمان‌ها یا ذائقه هنری ندارد. هر یک از این‌ها اموال و دارایی‌هایی هستند که در کشمکش زندگی باید رویشان حساب کرد و هر کدام وسیله‌ای هستند برای دارنده آنها که در منازعه برای سهم خود از کالاها در مقابل ادعاهای دیگران مورد استفاده قرار می‌گیرند. به نظر بوردیو هنگامی که زبانی در بازار مسلط می‌شود به هنجاری مبدل می‌شود که قیمت شیوه‌های دیگر بیان بر اساس آن قیمت‌گذاری می‌شوند و ارزش توانش‌های متنوع دیگر بر آن مبنا تعریف و معین می‌شوند و گروه‌هایی که چنین زبانی را به زبان خود تبدیل می‌کنند، به‌طور مشروع بر ابزارهای فهم، تسلط می‌یابند. زبان به‌مثابه سرمایه در بازار ارزش‌گذاری و بهای آن معین می‌شود. گفتارها ارزش خود را در ارتباطشان با بازار به دست می‌آورند که ویژگی آن قانون خاص قیمت‌گذاری است. ارزش گفتارها وابسته به رابطه قدرتی است که بین توانش‌های زبان‌شناختی گویندگان برقرار می‌شود؛ یعنی توانایی گویندگان برای تولید و تخصیص گفتارها. بازار زبان‌شناختی مانند تمامی بازارهای دیگر می‌تواند موضوع چانه‌زنی و مذاکره باشد و حتی مانند بازارهای دیگر در معرض دستکاری و تحریف قرار گیرد. این بازار زبان‌شناختی است که گفتارهای برخی از افراد و گروه‌ها را در صدر می‌نشانند و گفتارهای برخی دیگر را محدود و طرد می‌کند. لذا این رابطه قدرت میان گویندگان است که به برخی گفتارها مشروعیت بخشیده و برخی دیگر را نامشروع جلوه می‌دهد. در این بازار همانند میدان‌های دیگر همواره دو گروه وجود دارد: گروه مسلط و گروه تحت سلطه. گروه مسلط زبان خویش را مشروع و توانش زبان‌شناختی خود را حتی از لحاظ گرامری برتر معرفی می‌کند و بر این اساس در بازار زبان‌شناختی بهای گفتارها را معین می‌کند. قدرت واژه‌ها در جریان پذیرش، دریافت و کسب اعتبار، به صورت اجتماعی ساخته می‌شود. در اینجا بوردیو مفهوم دیگری را وارد می‌کند: سانسور و خودسانسوری. گویندگان با توجه به ساختار بازار زبان‌شناختی و نیز پیش‌بینی که از مجازات آن دارند دست به خودسانسوری می‌زنند و از بیان آنچه که به نظر می‌رسد در این بازار خریدار ندارد و یا تقاضا وجود ندارد خودداری می‌کنند. خودسانسوری بخشی مهم از «خشونت نمادین»^۱ است که در بازار زبان‌شناختی حضور می‌یابد. عمل سانسور، خود را به شکلی نشان می‌دهد که بوردیو از آن با عنوان «زیباسازی»^۲ نام می‌برد. از طریق عمل زیباسازی، گوینده در بازار زبان‌شناختی مقید و محصور می‌شود و باید از آنچه

1. Symbolic violence

2. Beatification

ناگفتنی است، پرهیزد. در واقع زیباسازی فقط به معنای جایگزین کردن یک واژه به جای واژه دیگر نیست، بلکه گوینده همین که مقید به میدان سخن مسلط شود، دست به زیباسازی گفتمانی زده است. زیباسازی یکی از مهم‌ترین خشونت‌های نمادین است که بر زبان اعمال می‌شود. عمل سانسور و زیباسازی هر چقدر که نامرئی‌تر و امر طبیعی به نظر می‌رسد و چونان دوکسا پنداشته شود، میدان از تنش کمتری برخوردار است. به نظر بوردیو همه کنش‌های گفتاری نتیجه دو زنجیره علت و معلولی هستند. نخست بازار زبان‌شناختی که به شکل مجازات‌ها و سانسورها درمی‌آید و آنچه را که نمی‌توان گفت و دوم عادت‌واره زبان‌شناختی که در برگیرنده آمادگی و گرایش فرهنگی برای گفتن چیزهای خاص و توانش زبان‌شناختی خاص و توانایی اجتماعی برای استفاده درست از آن توانش است. قیمت سرمایه زبان‌شناختی محصول تلاقی این دو، یعنی بازار و عادت‌واره زبانی است. به نظر بوردیو فقط بازار نیست که مشخص می‌کند که ما از چه چیز می‌توانیم سخن بگوییم یا چه چیزهایی را به زبان نیابوریم. این عادت-واره زبانی است که امکان گفتارهای خاص را برای ما فراهم می‌کند. فرد از طریق مبادلات زبانی درون خانواده که خودش موقعیت خاصی در فضای اجتماعی دارد، یاد می‌گیرد که چه می‌تواند بگوید. زبان، سرمایه نمادینی است که در خانواده با شرایطی خاص به دست می‌آید. به نظر بوردیو نظام آموزشی و مدرسه یکی از واسطه‌های تحمیل عادت‌واره زبانی است که امکان بیانی خاص را فراهم کرده و مانع از گفتارهای دیگر می‌شود. هر میدانی زبان خاص خود را به صورت عادت‌واره زبانی به افراد و اعضای گروه منتقل می‌کند و به این ترتیب، نوعی خشونت نمادین اعمال می‌نماید (بابایی، ۱۳۹۰: ۵۴-۵۳).

به نظر می‌رسد که بوردیو در مفهوم زبان و قدرت نمادین، بر رهیافت تلفیقی (که متکی بر رابطه‌گرایی روش‌شناختی است) تأکید دارد. چرا که بوردیو کنش گفتاری را محصول رابطه متقابل عادت‌واره زبان‌شناختی (که محصول جامعه‌پذیری افراد است) و بازار زبان‌شناختی (که به شکل مجازات‌ها و سانسورها درمی‌آید) می‌داند. به زعم بوردیو قدرت نمادین از برآیند تعامل پویای ساختارهای عینی و خصلت‌های ذهنی است. به طوری که اولاً ساختارهای عینی، کنش سلطه‌گرانه را مشروع جلوه می‌دهند و ثانیاً کنش‌گران در درون اذهان و باورهای خود، کنش سلطه‌گرانه را نهادینه می‌سازند. به بیان دیگر، بازار زبان‌شناختی بهای گفتار را تعیین می‌کند (در سطح کلان) و کنش‌گران در مقابل، متوسل به استراتژی زیباسازی گفتمانی و خودسانسوری می‌شوند (در سطح خرد).

تمایز

یکی از مصادیق رهیافت تلفیقی بوردیو مفهوم «تمایز»^۱ است. بوردیو با روش رابطه‌گرایی روش‌شناختی به‌دنبال تلفیق موقعیت اجتماعی و مفهوم عادت‌واره و سلیقه بوده است. به‌طوری‌که بوردیو در کتاب خود تحت عنوان «تمایز» یاد شده، بر این نکته تأکید می‌نماید که سلیقه در جامعه از ساختار طبقاتی برخوردار است و موقعیت و منزلت افراد در جامعه تعیین‌کننده عادت ذهنی و سلیقه افراد است و کنش‌گران با استراتژی تمایز، موقعیت خود را در میدان بازتولید می‌کنند.

بوردیو در کتاب تمایز، مفهوم ذوق و قریحه فطری فرهنگی است را به‌شدت مورد نکوهش قرار می‌دهد (عنوان فرعی این کتاب یعنی نقد اجتماعی احکام ذوقی بی‌دلیل نیست) و پیوسته مفاهیم «ذوق و قریحه» را به عنوان پدیده‌ای برای نشانه‌گذاری و حفاظت مرزهای اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد. خواه مرزهای میان طبقات (طبقه مسلط و طبقه زیر سلطه) باشد یا درون هر یک از طبقات. طبق استدلال بوردیو، نظام‌های طبقه‌بندی فرهنگی، ریشه در نظام طبقاتی دارد. وظیفه دیگری که بوردیو بر عهده می‌گیرد، مفهوم‌پردازی دوباره‌ای درباره مدل قشربندی اجتماعی وبر است، خصوصاً ارتباط میان طبقه و منزلت (گروه‌های منزلتی). مفاهیمی که بوردیو آنها را میانجی طبقه و منزلت می‌داند عبارت‌اند از گروه‌های درون طبقه و سبک زندگی (جنکینز، ۱۳۸۵: ۲۱۰-۲۰۹).

مفهوم تمایز به معنی مجموعه تفاوت‌هایی است که رفتارها و سبک‌های زندگی افراد جامعه به دلیل موقعیت‌های متفاوتشان از لحاظ سرمایه و قرار گرفتن‌شان در میدان‌های اجتماعی گوناگون میان آنها ظاهر می‌شود و تحقیقات ثابت کرده که همه فعالیت‌های فرهنگی و ترجیحات و سلیقه‌ها پیوند تنگاتنگی با سطح تحصیل و خاستگاه اجتماعی دارد. طبق دیدگاه بوردیو هنر و مصرف فرهنگی، خواه آگاهانه و عمدی باشد، خواه نباشد، مستعد ایفای کارکرد اجتماعی که همانا مشروعیت بخشیدن به تفاوت‌های اجتماعی است، می‌باشد (بوردیو، ۱۳۹۰: ۳۱).

بوردیو مدلی سه وجهی از سلیقه فرهنگی عرضه می‌کند: سلیقه مشروع، سلیقه متوسط، سلیقه عامه‌پسند. در این مدل، شیوه زندگی و سلیقه فرهنگی مطرح می‌شود. بر این مبنا، زیباشناسی طبقه پایین یک زیباشناسی تحت سلطه است که همیشه باید خود را از طریق سلیقه طبقه مسلط توجیه کند. از دیدگاه بوردیو طبقه کارگر کمتر از طبقه متوسط یا طبقه بالا

قادر به ساختن یک دیدگاه زیباشناختی است. زیبایی اشیا از طریق طبقات مسلط تعریف می‌شوند و این امر می‌تواند از زیبایی یک اتومبیل تا یک نقاشی یا یک عکس را در برگیرد (ممتاز، ۱۳۸۳: ۱۵۶)؛ به عبارت دیگر، ذوق و سلیقه هم موجب وحدت و هم موجب تفکیک می‌شود؛ یعنی موجب وحدت همه کسانی می‌شود که محصول شرایط مشابهی هستند و در حین حال، آن‌ها را از افراد دیگر متمایز می‌سازد. سلیقه مبنای همه چیزهایی است که هویت فرد را برای دیگران رقم می‌زند و به این طریق است که فرد خود را طبقه‌بندی می‌کند و توسط دیگران نیز طبقه‌بندی می‌شود (بوردیو، ۱۳۹۰: ۹۳). به این ترتیب، بوردیو مدلی از فضای موقعیت‌های اجتماعی به دست می‌آید که به واسطه توزیع متفاوت دو نوع سرمایه، ساخت می‌یابد و این مدل حاکی از تعامل طبقه و منزلت به معنای موردنظر وبر، است و در این فضای اجتماعی «استراتژی تبدیل» را مطرح می‌کند. استراتژی‌های بازتولید، یعنی مجموعه‌ای از اعمال ظاهراً بسیار متفاوت که از طریق آن، افراد و خانواده‌ها معمولاً ناآگاهانه و آگاهانه، دارایی خود را حفظ می‌کنند یا افزایش می‌دهند و در نتیجه موقعیت خود را در ساختار طبقاتی و فضای اجتماعی حفظ می‌کنند یا ارتقا می‌دهند (همان، ۱۸۱). طبقه مسلط می‌کوشد تا موقعیت خود را از طریق استراتژی تمایز حفظ نماید. او این کار را با تعریف و تحمیل ذائقه خود به مابقی جامعه انجام می‌دهد. منطق تمایز بر حفظ فاصله‌ای مشخص میان کردارها استوار است. در این راستا به محض این که کرداری اشاعه می‌یابد، قدرت تمایز خود را از دست می‌دهد و عمل دیگری که مختص اعضای طبقه مسلط است، جایگزین آن می‌شود. مردمی شدن یک سلیقه، موجب بی‌مهری طبقه مسلط به آن شده و این طبقه همچنین معانی تازه‌ای را به کمک زبان که نسبت به سایر طبقات تسلط بیشتری در استفاده از آن دارد، تحمیل می‌کند (بون ویتز، ۱۳۹۱: ۱۲۵). بوردیو معتقد است که در یک عمل واحد، تفکیک اجتماعی هم به چشم می‌خورد؛ زیرا هر طبقه عادت واره خود را تولید می‌کند و درعین حال می‌کوشد تا به واسطه آن، تفاوت و تمایز خود را از دیگران نشان دهد (بون ویتز، ۱۳۹۱: ۱۲۴).

طبق دیدگاه بوردیو، سلیقه عامل تبدیل هر چیز به نشانه‌های تشخیص و تمایز است و تفاوت اساسی بین سلیقه‌های ناشی از تجمل (آزادی) و یا ناشی از جبر و ضرورت وجود دارد. سلیقه ضروری پسند فقط می‌تواند پایه و اساس سبک زندگی «در خود» باشد که بر اساس فقدان، ناشی از احساس محرومیت و تفاوت بین سبک زندگی خود و سایر سبک‌های زندگی و در رابطه با خوراک، فرهنگ و ظواهر (لباس و مدیریت بدن) یک ساختار سلسله مراتبی در بین طبقات دیده می‌شود (بوردیو، ۱۳۹۰: ۲۵۸). در نگاه بوردیو، مد و مدپرستی، ظاهراً این فرضیه را تأیید می‌کند که تکاپوی عمدی برای نیل به تشخیص و تمایز، نیروی محرکه تغییر سبک‌های

پوشاک است (همان، ۳۱۹). به نظر بوردیو هر موقعیت در پایگاه اجتماعی با فرهنگ خاصی منطبق است: مشخصه فرهنگ نخبه‌گرا، فرهنگ طبقه متوسط و فرهنگ توده‌ای به ترتیب تمایز، تظاهر و محرومیت است (بون ویتز، ۱۳۹۱: ۱۲۶).

بحث و نتیجه‌گیری

تلفیق‌گرایی حاکی از دیدگاه‌های ترکیبی و کثرت‌گرا و با روش علی-تبیینی و تفهیمی-تاریخی مطرح در اواخر قرن نوزدهم با تأثیرپذیری از جامعه‌شناسی اروپا و امریکا بویژه از جریان‌های قرن نوزدهم میلادی به این سو مطرح گردیده است. در مقاله حاضر به بررسی رهیافت تلفیقی پیر بوردیو پرداخته شده است. همان‌طور که گفته شد که مطالعات انسان‌شناختی بوردیو در الجزایر نه تنها مشوق وی در تلفیق‌کنش و ساختار بوردیو بوده بلکه همین مطالعات در بین کابیلی‌ها وی را متوجه تلفیق روش و نظریه کرده است. در تأیید این مدعا بوردیو بر این دیدگاه کانت صحنه گذاشته که تحقیق بدون نظریه کور است و نظریه بدون تحقیق بی‌مایه. وی استفاده از همزمان از تکنیک‌های کمی و کیفی را اساس کار جامعه‌شناس تلفیقی می‌کند. شاید به همین خاطر است که اندیشمندانی چون فرای (۲۰۰۹) از جامعه‌شناسی بازاندیشانه بوردیو به عنوان نظریه پایه برای روش تحقیق تلفیقی یا ترکیبی^۱ یاد می‌کند.

توسعه نظریه تلفیقی بوردیو بر اساس نقد رویکردهای قبلی چون ساختارگرایی بوده است. چراکه نتایج مطالعات قوم‌نگاری بوردیو در الجزایر مبین این نکته کلیدی است که ساختارگرایی (که بر قواعد تأکید دارد) در عمل کارایی ندارد و به عاملان و استراتژی‌های آنان عنایت نوززیده است. در رابطه با تأثیر زمینه‌ی فکری و اجتماعی بر کار تلفیقی وی می‌توان گفت که وی از همان ابتدا پدیده‌شناسی اصالت وجودی سارتر را به خاطر تأکید بیش‌تر بر کنش‌گران و ساختارگرایی لوی اشتراوس را به خاطر بی‌توجهی به عاملان مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی علاوه بر مطالعه دیدگاه‌های فلاسفه و ساختارگرایان، اندیشه سه «پدر بنیان‌گذار جامعه‌شناسی»، مارکس، وبر و دورکیم را نیز مورد بازاندیشی انتقادی قرار داده است. بوردیو با تکیه به روش بازاندیشی و با تأکید بر رابطه‌گرایی روش‌شناختی به دنبال پایان دادن به جنگ پارادایم‌های ذهنیت‌گرا و عینیت‌گرا بوده است؛ بنابراین رابطه‌گرایی روش‌شناختی و جامعه‌شناسی بازاندیشانه از استراتژی‌های تلفیق بوردیو بوده است. وی همانند سایر نظریه‌پردازان تلفیقی درصدد بوده که کنش و ساختار، سوژه و ابژه، فرد و جامعه، عین و ذهن، عاملیت و ساختار و...

را همزمان با هم یگانه و در ارتباط تأثیر و تأثری و رابطه‌ای بازتابنده، دیالکتیکی بررسی و تحلیل نماید.

بوردیو به خاطر علاقه‌اش به رابطه دیالکتیکی میان ساختار و شیوه ساخت واقعیت اجتماعی از سوی انسان‌ها، به جهت‌گیری نظری‌اش عنوان «ساختارگرایی تکوینی» می‌دهد. وی در چارچوب این نظریه بر آن است تا هم جبرگرایی تحمیل‌شده بر ناخودآگاه ذهن ما را پوشش دهد و هم ظرفیت راهکاری و خلاقیت انسان را در نظر گیرد و در این راستا، رابطه دیالکتیکی میان ساختمان ذهنی و ساختار اجتماعی را مدنظر قرار می‌دهد. نظریه عمل بوردیو مصداق بارز رهیافت تلفیقی بوردیو است که در آن، بوردیو با تکیه بر رابطه‌گرایی روش‌شناختی عمل را در پرتو دیالکتیک عادت‌واره و میدان تحلیل می‌نماید. وی معتقد است که عمل تابع ویژگی‌های کنش‌گر در تعامل با نیروهای یک میدان خاص است.

در نگاه بوردیو عمل، ماهیت استراتژیک دارد و کنشگران را قادر می‌سازد تا راه خود را عملاً از طریق ساختار اجتماعی پیدا کند، بدون اینکه به آن وابسته باشند و ساختار آنها را به عملی خاص رهنمون گردد. عاملان انسانی به واسطه ذات ماهر خود دست به عمل می‌زنند. بوردیو معتقد است که از یک‌سو، میدان، عادت‌واره را مشروط می‌سازد، از سوی دیگر، عادت‌واره، زمینه را به عنوان چیز معنی‌داری که منطبق و ارزش دارد، می‌سازد و برآیند این‌ها نظریه عمل است.

در این نظریه، موقعیت، حلقه واسط میان عادت‌واره (مجموعه خلق‌وخواها) و میدان است و با توسل به آن، این مفاهیم شکل می‌گیرد. از یک‌سو، «موقعیت‌مندی» عادت‌واره در خصوصیت اکتسابی آن نمود می‌یابد و از سوی دیگر، میدان نیز با توجه به موقعیت تعریف می‌شود و شبکه موقعیت‌های متفاوت آن از اهمیت متفاوت برخوردارند و به خاطر موقعیت‌های مختلف افراد در جامعه، میدان‌های اجتماعی مختلف شکل می‌گیرد.

با مطالعه دیدگاه بوردیو در حوزه سرمایه می‌توان اذعان نمود که رهیافت تلفیقی بوردیو به‌طور ضمنی در مفهوم سرمایه (ارزش اضافی) و رابطه آن با قشربندی اجتماعی ملاحظه می‌گردد. با این توضیح که وی در مفهوم سرمایه، اعم از اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، بر تعامل پویای کنش‌های فردی و وضعیت‌های ساختاری در فرایند سرمایه‌گذاری تأکید می‌ورزد. از یک‌سو، موقعیت فرد در میدان‌های مختلف، متأثر از حجم و ترکیب و مسیر سرمایه‌های عاملان است و از سوی دیگر، ساختار اجتماعی به توزیع سرمایه‌های کنش‌گران می‌پردازد. در تأیید این مدعا بوردیو در نظریه بازتولید از نهادهای آموزشی به دلیل توزیع نابرابر سرمایه‌های فرهنگی انتقاد می‌کند. همچنین در بحث زبان و قدرت نمادین رهیافت تلفیقی بوردیو (که متکی بر

رابطه‌گرایی روش‌شناختی است) ملاحظه می‌گردد، چرا که بورديو کنش‌گفتاری را محصول رابطه‌متقابل عادت‌واره زبان‌شناختی (که محصول جامعه‌پذیری افراد است) و بازار زبان‌شناختی (که به شکل مجازات‌ها و سانسورها درمی‌آید) می‌داند. به بیان دیگر بازار زبان‌شناختی بهای گفتار را تعیین می‌کند (در سطح کلان) و کنشگران در مقابل متوسل به استراتژی زیباسازی گفتمانی و خودسانسوری می‌شوند (در سطح خرد). بورديو در تحلیل‌های جامعه‌شناسی اثر ادبی و هنری بر ابعاد خرد و کلان (عاملیت و ساختار) و به یک معنا بر رهیافت تلفیقی تأکید دارد. وی معتقد است که هم ساختار عینی و هم ساختمان ذهنی در تولید اثر ادبی مؤثرند. وی ذات‌ه ادبی را محصول جامعه‌پذیری، موقعیت و شرایط اجتماعی افراد می‌داند.

بورديو معتقد است که تمایز به عنوان مهم‌ترین ویژگی مدرنیته هم در عادت‌واره و هم در میدان تجلی می‌یابد. یکی از مصادیق رهیافت تلفیقی بورديو کتاب تمایز است. در این کتاب وی با روش رابطه‌گرایی روش‌شناختی به‌دنبال تلفیق موقعیت اجتماعی و مفهوم عادت‌واره و سلیقه بوده است. به‌طوری‌که بورديو اذعان نموده که سلیقه در جامعه از ساختار طبقاتی برخوردار است و موقعیت و منزلت افراد در جامعه، تعیین‌کننده عادت ذهنی و سلیقه آنان است و کنشگران با استراتژی تمایز، موقعیت خود را در میدان بازتولید می‌کنند. به هر تقدیر به عنوان حسن ختام در پاسخ به این سؤال که آیا تلفیق بورديو موفق بوده یا نه؟ می‌توان گفت که بورديو با وجود این که با اتخاذ روش رابطه‌گرایی و بینش جامعه‌شناسی بازاندیشانه به دنبال تلفیق خرد و کلان، عاملیت و ساختار بوده است و قسمتی از این شکاف را از طریق مفاهیم نوبنیادی چون عادت‌واره و میدان پرکرده، ولی در نهایت پروژه تلفیق وی به خاطر تأکید بیشتر بر ساختار و بازتولید، ناتمام مانده است. چراکه در بحث تقابل عینیت و ذهنیت، گرایش بورديو به طرفداری از قطب عینی و ایمان راسخ به وجود شالوده سخت واقعیت اجتماعی، پایه و اساس جامعه‌شناسی وی را تشکیل داده و نشان می‌دهد که وی از قضیه جدلی الطرفین ذهن‌گرایی و عینی‌گرایی فراتر نرفته است. به یک معنا، کار بورديو شبیه‌کاری است که مارکس با ایدئالیسم هگلی کرد و با استفاده از دیالکتیک آن را سرو ته کرد و دوباره آن را روی پا ایستاند. همچنین در نظریه اجتماعی بورديو در میان سطح خرد عاملان کنشگر و سطح کلان میدان‌ها و فضای اجتماعی شکافی وجود دارد که فقط بخشی از آن همان‌طور که اشاره شد به کمک مفهوم عادت‌واره پر می‌شود؛ اما آنچه که وجود آن ضروری می‌نماید وجود یک مدل نظری درباره نهادها لازم است که این شکاف را پر کند.

منابع

- انصاری، منصور و طاهرخانی، فاطمه (۱۳۸۹)، بررسی نظریه زبان و قدرت نمادین پیربوردیو، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۳.
- بابایی، رسول (۱۳۹۰)، امکانات سیاسی در نظریه جامعه‌شناختی پیر بوردیو: تولید نظریه سیاسی، فصلنامه سیاست، دوره ۴۱، شماره ۳.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۹۰)، تمایز: نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۸۱)، نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه مرتضی مردیپها، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- بون ویتز، پاتریس (۱۳۹۱)، درس‌هایی از جامعه‌شناسی پیر بوردیو، ترجمه جهانگیر جهانگیری و حسن پورسفر، تهران: نشر آگه.
- پارکر، جان (۱۳۹۱)، ساختاربندهی، ترجمه امیرعباس سعیدی‌پور، تهران: آشیان.
- توحیدفام، محمد و حسینیان‌امیری، مرضیه (۱۳۸۷)، تلفیق کنش و ساختار در اندیشه گیدنز، بوردیو و هابرماس و تأثیر آن بر جامعه‌شناسی جدید، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال ۴، شماره ۳.
- توسلی، غلامعباس و موسوی، مرضیه (۱۳۸۴)، مفهوم سرمایه در نظریات کلاسیک و جدید با تأکید بر نظریه سرمایه اجتماعی، نامه علوم اجتماعی، دوره ۱۱، شماره ۴ (۲۶).
- جمشیدی‌ها، غلامرضا و پرستش، شهرام (۱۳۸۶)، دیالکتیک منش و میدان در نظریه عمل پیربوردیو، نامه علوم اجتماعی، شماره ۳۰.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۵)، پیر بوردیو، ترجمه حسن چاوشیان و لیلا جوافشانی، تهران: نشر نی.
- ریتزر، جورج (۱۳۹۳)، نظریه جامعه‌شناسی، ترجمه هوشنگ ناییبی، تهران: نشر نی.
- ریتزر، جورج و گودمن، داگلاس جی (۱۳۹۰)، نظریه جامعه‌شناسی مدرن، ترجمه خلیل میرزایی و عباس لطفی‌زاده، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- زنجانی‌زاده، هما (۱۳۸۳)، «مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی پیربوردیو، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال اول.
- سیدمن، استیون (۱۳۸۶)، کشاکش آراء در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- شویره، کریستیان و فونتن، اولیویه (۱۳۸۵)، واژگان بوردیو، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: نشر نی.
- فاین، بن (۱۳۸۵)، سرمایه اجتماعی و نظریه اجتماعی، ترجمه سیدمحمدکمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۴)، پیر بوردیو: پرسمان دانش و روشنگری، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال دوم: شماره ۱.
- فیلد، جان (۱۳۸۵)، سرمایه اجتماعی، ترجمه جلال متقی، تهران: موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- کلهون، کریک و کان، لوئیک (۱۳۸۳)، همه چیز اجتماعی است؛ به یاد بوردیو، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۸۱.

- ممتاز، فریده (۱۳۸۳)، معرفی مفهوم طبقه از دیدگاه بوردیو، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۴۱ و ۴۲.
- موسوی، میرطاهر و علی‌پور، پروین (۱۳۹۱)، *تأملی بر نظریه سرمایه اجتماعی در جامعه‌شناسی*، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۹۱)، بوردیو و قدرت نمادین، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۲، شماره ۲.
- واکووانت، لویک جی. دی (۱۳۷۹)، *پیر بوردیو: در متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، نوشته راب استونز، ترجمه‌ی مهرداد میردامادی، تهران: مرکز، ۱۳۷۹.
- Bourdieu, P. (1989), "Social Space and Symbolic Power", *Sociological Theory*, No7: 14-25.
- Bourdieu, P. (1990), *In Other Words: Essays toward a Reflexive Sociology*, Cambridge, Eng.: Polity Press.
- Bourdieu, P. (1986), *The Forms of Capital*, in J Richardson(ed.); *Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education* New York, Green wood.
- Defilippis J. (2001), *the myth of social capital in community development, housing policy debate, volume 12, Issue 4.*
- Fries, C. J. (2009), "Bourdieu's Reflexive Sociology as a Theoretical Basis for Mixed Methods Research: An Application to Complementary and Alternative Medicine", *Journal of mixed Method Research*, Volume3, N04:348-326.
- Layder, D. (2006), *Understanding Social Theory*, London.
- Lizard, O. (2009), *The Cognitive origins Bourdieu's Habitus*, University of Arizona.
- Portes, A. (1998), "Social capital: its origins and applications in modern sociology", *Annual Review of Sociology*, No 24: 1-24.
- Schlosser, J. (2013), "Bourdieu and Foucault: a conceptual integration toward an empirical sociology of Prisons", *Criticism*, 21: 31-46.
- Sabatini, F. (2005), *Social Capital as Social Networks. A New Framework for Measurement*, available at: www.socialcapitalgateway.org